روزنامه صبح ایران
دنیای اقتصاد
گروه اندیشه
۵۲۱۸۹۳۶۶
andisheh@den.ir

راغفر درست می‌گوید؛ اما تمام حقیقت این نیست!

ساده‌سازی رانت

تمام مساله اقتصاد ایران در رانت خلاصه نمی‌شود

کیوان حسین‌وند
تحلیلگر اقتصاد

دکتر حسین راغفر از جمله اقتصاددانانی است که در سال‌های اخیر با صراحت درباره فقر، نابرابری، رانت، کاهش قدرت خرید مردم، بی‌ثباتی اقتصادی و پیامدهای اجتماعی سیاست‌های اقتصادی سخن گفته است. شاید بتوان گفت یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های دیدگاه او این است که اقتصاد را صرفا مجموعه‌ای از اعداد و شاخص‌ها نمی‌بیند، بلکه همواره می‌پرسد پشت هر سیاست اقتصادی چه کسانی منتفع می‌شوند و هزینه آن را چه کسانی می‌پردازند. از این منظر بسیاری از هشدارهای او نه‌تنها قابل تامل بلکه صحیح است. اگر کاهش ارزش پول ملی موجب کاهش قدرت خرید حقوق‌بگیران شود، اگر تورم دارایی صاحبان سرمایه را افزایش دهد اما درآمد اقشار کم‌درآمد را همپای هزینه‌های زندگی بالا نبرد، اگر دسترسی به منابع عمومی برای گروه‌هایی آسان‌تر از دیگران باشد و اگر ثروت و فرصت اقتصادی به شکل نابرابر توزیع شود، نمی‌توان این واقعیت‌ها را با چند نمودار مربوط به رشد اقتصادی یا تولید ناخالص داخلی پنهان کرد. اقتصاد در نهایت درباره زندگی انسان‌هاست و عدالت در توزیع فرصت‌ها و ثمرات رشد، بخش جدایی‌ناپذیر هر تحلیل اقتصادی معتبر است.

در همین چارچوب دکتر راغفر در نقد اقتصاد رانتی و رفاقتی، دست روی یکی از واقعی‌ترین مشکلات اقتصاد ایران گذاشته است.

اقتصادی که در آن دسترسی به ارز، اعتبار بانکی، انرژی ارزان، زمین، مجوز، انحصار، اطلاعات و فرصت‌های تجاری برای همه یکسان نیست، نمی‌تواند اقتصادی کاملا رقابتی تلقی شود. در چنین شرایطی ممکن است فردی بدون افزایش بهره‌وری و نوآوری، صرفا به دلیل برخورداری از یک امتیاز یا دسترسی خاص، ثروت قابل توجهی به دست آورد؛ درحالی که کارآفرین واقعی، تولیدکننده و نیروی کار باید برای کسب درآمد، هزینه و ریسک بسیار بیشتری تحمل کنند. این وضعیت هم عدالت اجتماعی را تضعیف می‌کند و هم انگیزه تولید و سرمایه‌گذاری را از بین می‌برد. بنابراین اصل انتقاد دکتر راغفر به رانت و نابرابری را باید پذیرفت و اتفاقا یکی از پیش‌شرط‌های اصلاح اقتصاد ایران، مقابله جدی با همین ساختارهای رانتی است.

اما نقطه آغاز یک بحث انتقادی محترمانه نیز دقیقا همین جاست. اگر بپذیریم که دکتر راغفر در تشخیص بخش مهمی از بیماری اقتصاد ایران درست می‌گوید، این پرسش باقی می‌ماند که آیا این تشخیص به‌تنهایی می‌تواند تمام واقعیت اقتصاد ایران را توضیح دهد؟ به نظر می‌رسد پاسخ منفی است. اقتصاد ایران نه فقط اقتصادی رانتی، بلکه اقتصادی گرفتار تورم مزمن، کاهش سرمایه‌گذاری، بهره‌وری پایین، ضعف نظام بانکی، کسری بودجه، ناترازی صندوق‌های بازنشستگی، بحران انرژی و آب، تحریم، محدودیت تجارت خارجی، نااطمینانی، بی‌ثباتی مقررات و ضعف حکمرانی اقتصادی نیز هست. رانت یکی از حلقه‌های این زنجیره است، اما همه زنجیره نیست؛ رانت در بسیاری موارد معلول همین موارد بالاست نه عامل اولیه.

برای مثال درباره نرخ ارز نمی‌توان تردیدی داشت که افزایش شدید آن به کاهش قدرت خرید مردم و افزایش هزینه تولید منجر می‌شود و آثار توزیعی بسیار سنگینی دارد. در این زمینه تحلیل دکتر راغفر کاملا قابل‌دفاع است. اما اگر نرخ ارز را صرفا به تصمیم دولت یا سیاست ارزی تقلیل دهیم، بخشی از مساله را نادیده گرفته‌ایم. نرخ ارز خود تحت‌تاثیر تورم داخلی، رشد نقدینگی، کسری بودجه، انتظارات تورمی، محدودیت منابع ارزی، تحریم، تراز پرداخت‌ها، خروج سرمایه و میزان اعتماد فعالان اقتصادی قرار دارد. بنابراین حتی اگر دولت بخواهد نرخ ارز را برای مدتی به صورت دستوری پایین نگه دارد، نمی‌تواند برای همیشه میان ارزش واقعی پول و قیمت رسمی آن فاصله ایجاد کند. اگر ریشه‌های تورم و کسری بودجه اصلاح نشود، سرکوب نرخ ارز ممکن است فقط بحران را به آینده منتقل کند.

در اینجا یک تفاوت مهم میان «معلول» و «علت» وجود دارد. اگر دولت برای تامین کسری بودجه یا مدیریت بحران‌های مالی به افزایش نرخ ارز متوسل شود، خیلی قبل‌تر باید پرسید چرا دولت اساسا با چنین کسری مواجه شده است. اگر پاسخ را در ساختار هزینه‌های دولت، ضعف درآمدهای پایدار، ناترازی صندوق‌های بازنشستگی، مشکلات نظام بانکی، شرکت‌های دولتی زیان‌ده و ناکارآمدی ساختار بودجه پیدا کنیم، آنگاه افزایش نرخ ارز دیگر علت اولیه بحران نیست؛ بلکه یکی از حلقه‌های زنجیره‌ای است که حلقه‌های پیشین آن قبلی قبل‌تر به هم زنجیر شده‌اند. این تمایز در سیاستگذاری بسیار مهم است، زیرا مقابله با معلول بدون اصلاح علت، تنها بحران را به شکل دیگری بازتولید می‌کند.

همین منطق درباره فقر نیز صادق است. دکتر راغفر به‌درستی بر این نکته تاکید می‌کند که فقر صرفا نداشتن درآمد نیست. کودکی که در خانواده کم‌درآمد متولد می‌شود و به آموزش با کیفیت، تغذیه مناسب، مسکن مطلوب، خدمات سلامت و فرصت اشتغال دسترسی کمتری دارد، فقط با فقر درآمدی مواجه نیست و دیگر شئون فقر را نیز تحمل می‌کند و ممکن است فقر را از یک نسل به نسل دیگر منتقل کند.

این نگاه، فقر را از یک مساله صرفا درآمدی به یک مساله ساختاری تبدیل می‌کند و از این جهت بسیار مهم است. اما در کنار سوال «چگونه فقر در میان گروه‌های مردمی و میان نسل‌ها توزیع می‌شود؟» باید سوال دیگری را نیز مطرح کرد: «چرا اقتصاد ایران نمی‌تواند به اندازه کافی ثروت جدید ایجاد کند؟» و سوال مهم‌تر دیگر اینکه: «راه توزیع درآمد از نظر شما چیست؟» و اینکه «اساسا آیا صحبت از توزیع درآمد در زمانی که چیزی از کیک اقتصادی باقی نمانده است، شدنی است یا تنها شکلی از تفکری انتزاعی است و پیش از توزیع کیک، باید ابتدا بر بزرگ کردن آن تمرکز کرد؟».

اینجا مفهوم رشد اقتصادی اهمیت پیدا می‌کند. توزیع بدون رشد نمی‌تواند انجام شود و توزیع عادلانه بین نسلی بدون رشد پایدار نمی‌تواند محقق شود. اگر تولید سرانه افزایش پیدا نکند، سرمایه‌گذاری انجام نشود، بهره‌وری بالا نرود و ظرفیت‌های جدید اقتصادی ایجاد نشود، حتی بهترین سیاست‌های توزیعی نیز در نهایت با محدودیت منابع مواجه خواهند شد. جامعه‌ای که ثروت جدید تولید نمی‌کند، دیر یا زود وارد رقابت بر سر تقسیم ثروت موجود می‌شود و این رقابت می‌تواند خود به منبعی برای تعارض اجتماعی تبدیل شود. بنابراین در کنار پرسش مهم دکتر راغفر درباره اینکه «چه کسی از اقتصاد ایران بیشتر بهره می‌برد؟» باید پرسش دیگری را نیز اضافه کرد: «چرا اقتصاد ایران به اندازه کافی تولید و ثروت جدید ایجاد نمی‌کند؟».

طبعا پاسخ این پرسش می‌تواند بسیار عمیق بوده و به دو الی سه ریشه نهایی برسد که در فرصتی دیگری باید به آن پرداخت؛ با این حال این پرسش ما را به یکی از مسائل بنیادین اقتصاد ایران می‌رساند: ضعف انگیزه سرمایه‌گذاری. چرا بخشی از سرمایه‌های کشور به جای حرکت به سمت تولید، به سمت زمین، مسکن، طلا، ارز و فعالیت‌های سوداگرانه می‌رود؟ چرا بسیاری از کارآفرینان حاضر نیستند سرمایه خود را برای یک دوره بلندمدت در کارخانه و فعالیت مولد قرار دهند؟ چرا سرمایه‌گذار خارجی با وجود ظرفیت‌های بزرگ بازار ایران، انرژی و نیروی انسانی، برای ورود به کشور با تردید مواجه است؟ پاسخ این پرسش‌ها فقط در رانت خلاصه نمی‌شود. نااطمینانی، بی‌ثباتی قوانین، تحریم، دشواری تجارت خارجی، ضعف حقوق مالکیت، قیمت‌گذاری دستوری، مشکلات بانکی و تغییرات مداوم سیاست‌های اقتصادی نیز در این رفتار نقش دارند، حتی نقش پررنگ‌تر و پیشینی‌تر.

نکته کلیدی اما اینجاست که نقد رانت نباید به نفی بازار منجر شود. اتفاقا مشکل بزرگ اقتصاد ایران این است که در بسیاری از حوزه‌ها نه بازار واقعی وجود دارد و نه دولت کارآمدی که بتواند رقابت را تضمین کند یا مجال بروز دهد. بازار بدون رقابت می‌تواند به انحصار و رانت تبدیل شود و دولت بدون شفافیت و پاسخگویی نیز می‌تواند خود به منبع رانت تبدیل شود. بنابراین مساله، انتخاب میان دولت و بازار نیست؛ مساله ایجاد یک دولت توانمند و پاسخگو در کنار بازاری رقابتی و شفاف است. دولتی که بتواند قواعد بازی را تعیین و اجرا کند اما خود به بازیگر انحصاری اقتصاد تبدیل نشود و بازاری که در آن موفقیت اقتصادی بیش از آنکه محصول ارتباط و امتیاز باشد، نتیجه بهره‌وری، نوآوری و رقابت باشد.

از همین منظر حتی نقد سیاست‌های آزادسازی نیز نیازمند دقت بیشتری است. اگر آزادسازی قیمت‌ها در اقتصادی انجام شود که رقابت واقعی وجود ندارد و شبکه حمایت و تامین اجتماعی نیز ضعیف است، طبیعی است که بخش بزرگی از هزینه اصلاحات بر دوش مردم قرار گیرد. اما از سوی دیگر تثبیت مصنوعی قیمت‌ها می‌تواند در بلندمدت به کسری، کمبود، قاچاق، اتلاف منابع و شکل‌گیری رانت منجر شود. بنابراین پرسش اساسی این نیست که «آزادسازی خوب است یا بد؟» بلکه این است که «آزادسازی در چه شرایطی، با چه سرعتی و همراه با چه سیاست‌های جبرانی باید انجام شود؟» این همان جایی است که سیاست اقتصادی از شعار فاصله می‌گیرد و به طراحی نهادی و اجرایی نیاز پیدا می‌کند.

در واقع شاید یکی از مهم‌ترین نکاتی که از دیدگاه دکتر راغفر می‌توان آموخت این باشد که هیچ اصلاح اقتصادی نباید نسبت به پیامدهای اجتماعی خود بی‌تفاوت باشد. افزایش بهره‌وری، اصلاح قیمت‌ها، اصلاح نظام بانکی، تغییر نرخ ارز یا اصلاح یارانه‌ها اگر بدون توجه به وضعیت دهک‌های پایین انجام شود، می‌تواند مشروعیت اجتماعی اصلاحات را از بین ببرد. مردم نباید هزینه ناکارآمدی‌های چند دهه گذشته را یکباره پرداخت کنند. باید به‌خوبی توجه داشت که یک سوی اصلاحات اقتصادی، اصلاح خود دولت و ساختار بودجه‌ریزی نظام اقتصادی است؛ نمی‌توان اصلاحات را تنها از پرداختی‌های عمومی آغاز کرد و پرداختی‌های شرکتی دولت و پرداختی‌ها به نهادهای بدون بهره‌وری را برای مراحل بعدی اصلاحات گذاشت (اگر اساسا قصد این شقه از اصلاحات مدنظر باشد). اصلاح اقتصادی زمانی پایدار خواهد بود که میان ضرورت کارآیی اقتصادی و ضرورت عدالت اجتماعی تعادل برقرار کند.

اما از سوی دیگر عدالت نباید به معنای تثبیت وضعیت موجود تعبیر شود. حمایت از فقرا نباید به معنای حمایت دائمی از قیمت‌های غیرواقعی، بنگاه‌های ناکارآمد یا ساختارهای غیررقابتی باشد. حمایت اجتماعی باید به انسان‌ها تعلق بگیرد، نه به ناکارآمدی‌ها. دولت باید بتواند از خانوار آسیب‌پذیر حمایت کند، اما همزمان به بنگاه ناکارآمد اجازه ندهد برای همیشه پشت دیوار حمایت دولتی پنهان شود. باید میان «حمایت از مردم» و «حمایت از ساختار ناکارآمد» تفاوت گذاشت.

از این منظر دکتر راغفر صحیح می‌گوید که اقتصاد ایران با مساله جدی عدالت، فقر، رانت و نابرابری مواجه است؛ صحیح می‌گوید که سیاست‌های اقتصادی بر گروه‌های مختلف جامعه آثار یکسانی ندارند؛ صحیح می‌گوید که کاهش ارزش پول ملی می‌تواند شکاف طبقاتی را تشدید کند و صحیح می‌گوید که نمی‌توان هزینه اصلاحات اقتصادی را بدون توجه به اقشار ضعیف بر جامعه تحمیل کرد. اما حقیقت اقتصاد ایران بزرگ‌تر از این مجموعه گزاره‌هاست. در کنار عدالت، رشد لازم است؛ در کنار توزیع، تولید لازم است؛ در کنار مبارزه با رانت، رقابت و بازار لازم است؛ در کنار حمایت اجتماعی، بهره‌وری لازم است و در کنار اصلاحات اقتصادی، ثبات و اعتماد لازم است.

شاید بهتر باشد به جای اینکه از خود بپرسیم «راغفر درست می‌گوید یا نه»، بپرسیم «چگونه می‌توان بخش درست تحلیل راغفر را با بخش‌های مغفول اقتصاد ایران ترکیب کرد؟» پاسخ به این پرسش می‌تواند راه را برای یک نگاه جامع‌تر باز کند.

اقتصاد ایران امروز بیش از هر زمان دیگری به چنین ترکیبی نیاز دارد. دکتر راغفر درست می‌گوید؛ مساله فقط اعداد و نرخ‌ها نیست، مساله انسان‌ها و توزیع فرصت‌هاست. اما تمام حقیقت نیز همین نیست. اقتصاد برای عادلانه‌تر شدن باید ثروت بیشتری خلق کند و برای ثروتمندتر شدن باید آزادتر شود و این آزادی قطعا پرهزینه است؛ به این علت که تنها از سمت عوامل اقتصادی آغاز نشود، بلکه باید بخش عمده را که متوجه دولت است نیز در برگیرد.

> نقد رانت نباید به نفی بازار منجر شود. مشکل بزرگ اقتصاد ایران این است که در بسیاری از حوزه‌ها نه بازار واقعی وجود دارد و نه دولت کارآمدی که بتواند رقابت را تضمین کند یا مجال بروز دهد

> رانت یکی از حلقه‌های زنجیره نابسامانی اقتصاد ایران است و همه زنجیره نیست؛ علت‌العلل هم نیست؛ رانت در بسیاری موارد معلول علل دیگری است نه اینکه یک عامل اولیه باشد

چرا نباید ابراز نگرانی‌ها درباره هوش مصنوعی را الان جدی گرفت؟

لازم نیست اقدامی کنید!

جان کاکرین
اقتصاددان

اخیرا مرکز هوش مصنوعی استنفورد، انتشار یک نامه سرگشاده را هدایت کرد که توجه زیادی به خود جلب کرد. این نامه که به‌طرز تحسین‌برانگیزی مختصر است، با این جمله آغاز می‌شود: «هوش مصنوعی ممکن است تحولی بی‌سابقه در اقتصاد ما ایجاد کند... و ممکن است خطراتی از جمله جابه‌جایی گسترده مشاغل به همراه داشته باشد.» نامه اذعان می‌کند که هوش مصنوعی همچنین ممکن است «دستاوردهای بزرگی در سطح زندگی مردم» به همراه داشته باشد. (الویس هم ممکن است از گور برخیزد!)

برای من جالب است که «جابه‌جایی مشاغل»، نه مثلا امنیت سایبری، ویروس‌های خطرناک و مواردی از این دست، در صدر فهرست «خطرات» قرار گرفته است. همان‌طور که پیش‌تر گفته‌ام و باز هم خواهم گفت، وقوع چنین چیزی بسیار بعید است. ما ۳۰۰ سال شاهد نوآوری‌های شگفت‌انگیزی بوده‌ایم که در آنها ماشین‌ها جایگزین انسان‌ها شده‌اند. نرخ بیکاری ۴ درصد است. هر ماه ۲٫۵ میلیون نفر در آمریکا شغل خود را از دست می‌دهند و ۲٫۶ میلیون نفر شغل جدید پیدا می‌کنند. فناوری‌های جدید شغل‌های جدید ایجاد می‌کنند. و حتی اگر چنین اتفاقی بیفتد، هیچ نیازی به «اقدام فوری» وجود ندارد؛ گویی گربه‌ای از کیسه بیرون پریده باشد که اگر اتفاق افتاد دیگر نتوان آن را اصلاح کرد. ترس‌های بی‌پایه از فقیر و درمانده شدن گسترده مردم چیز تازه‌ای نیست. فقط پنج سال پیش را به یاد بیاورید که چگونه درباره این هشدار می‌دادند که کامیون‌های خودران همه رانندگان کامیون را به فلاکت خواهند کشاند. اقتصاددانان باید در هر دو مورد بهتر از این بدانند. سپس نامه خواستار آن می‌شود که اقتصاددانان، سیاستگذاران و رهبران فناوری «باید همین حالا اقدام کنند» تا اقتصاد هوش مصنوعی تحول‌آفرین را درک کنند. خب، من کاملا موافق درک و شناخت هستم؛ اما اقتصاددانان ظاهرا برای این کار به تحریک چندانی نیاز ندارند، با توجه به سیل پژوهش‌هایی که درباره هوش مصنوعی منتشر شده است. البته این پژوهش‌ها هم تقریبا به همان اندازه‌ای پیش رفته‌اند که ما معمولا در حدس و گمان درباره امور ناشناخته پیش می‌رویم. اقتصاددانان حتی بر سر حداقل دستمزد و مالیات‌ها هم به‌سختی به توافق می‌رسند. برآوردها درباره تغییرات اقلیمی از این سو تا آن سو متفاوت‌اند. «به پژوهش ما یارانه بدهید» چندان فراخوان قدرتمندی برای بسیج عمومی نیست.

اما بخش مهم ماجرا اینجاست. «ما» و به‌ویژه آن «سیاستگذاران» باید «همین حالا اقدام کنند» تا «مشوق‌ها، سازوکارهای حفاظتی و نهادهای لازم را ایجاد کنیم تا هوش مصنوعی را به سمتی هدایت کنیم که مکمل انسان‌ها باشد و به نفع جامعه عمل کند». بیش از ۲۵۰ چهره سرشناس این نامه را امضا کرده‌اند؛ از جمله بسیاری از اقتصاددانان مشهور، برندگان جایزه نوبل، مورخان، روشنفکران عمومی و غول‌های صنعت فناوری.

من در توییتی تند و صریح نوشتم:

شوخی می‌کنید؟ همین حالا اقدام کنیم، پیش از آنکه کسی اصلا بداند هوش مصنوعی چه خواهد کرد؟ همین حالا اقدام کنیم، درحالی که جمله پایانی نامه با صدای بلند اعلام می‌کند که هیچ کس اقتصاد هوش مصنوعی تحول‌آفرین را درک نمی‌کند؟ خدا را شکر که کسی فکر نکرد وظیفه‌اش این است که موتور بخار را به گونه‌ای هدایت کند که مکمل انسان‌ها باشد و به نفع جامعه عمل کند» و از «جابه‌جایی گسترده مشاغل» در میان درشکه‌چی‌ها و ملوانان کشتی‌های بادبانی جلوگیری کند.

بیش از همه، من با پیش‌فرض اساسی این دیدگاه درباره نحوه کارکرد دولت و جامعه‌مان مخالفم. این «سیاستگذاران» تکنوکراتِ بی‌طرف و غیرسیاسی که می‌دانند چگونه باید هوش مصنوعی را «هدایت کنند» کجا هستند؟ اصلا چه کسی گفته آنها می‌توانند فناوری‌های جدید را هدایت کنند، چه رسد به فناوری‌هایی که همین حالا داریم؟ این همان گروهی است که سیاست‌های فاجعه‌بار کوویدرا «هدایت» کرد و اکنون در حال «هدایت» یک جنگ تجاری است. ببینید در «هدایت» سیاست انرژی چه شاهکاری به خرج دادند. آنها همین حالا هوش مصنوعی را در اروپا از بین برده‌اند. بگذارید «سیاستگذاران» ابتدا آتش‌های مهیب برنامه‌های اجتماعی، محدودیت‌های ساخت‌وساز، زیرساخت‌های اسف‌بار عمومی، نظام مالیاتی معیوب و مدارس رو به افول خودشان را خاموش کنند، بعد سراغ «هدایت» یک کارزار مبهم درباره هوش مصنوعی بروند.

چه بر سر آمریکایی آمد که سرزمین دولت محدود، حاکمیت قانون و حقوق فردی بود؛ جایی که زندگی اقتصادی‌اش را «سیاستگذاران» اداره نمی‌کردند؟ چه بر سر اصول ابتدایی علم اقتصاد آمد، به‌ویژه در میان اقتصاددانانی که این نامه را امضا کرده‌اند؟ برای تنظیم‌گری، ابتدا باید وجود یک شکست بازار را مستند کنید و سپس توانایی یک نهاد تنظیم‌گر را برای حل آن، بدون ایجاد بهمنِ رفیق‌بازی و حمایت‌گرایی، به اثبات برسانید. نمی‌توانید پیش از آنکه اصلا بدانید دارید چه کار می‌کنید، «همین حالا اقدام کنید».

این نوع فاجعه‌نمایی سابقه‌ای طولانی و تاسف‌بار دارد. فقط پنج سال پیش می‌خواستند کارگران بخش تولید را دوباره آموزش دهند تا برنامه‌نویسی یاد بگیرند. حالا می‌گویند برنامه‌نویسی مرده است و همه به دنبال کار در بخش تولید هستند. به «انفجار جمعیت»، بحران منابع، انرژی هسته‌ای، غذاهای اصلاح‌شده ژنتیکی و سلول‌های بنیادی فکر کنید.

روحیه‌تان را حفظ کنید. این نامه‌ها یکی پس از دیگری می‌آیند و می‌روند و تنها چیزی که از خود به جا می‌گذارند، لکه‌ای کوچک بر اعتبار امضاکنندگان و نهادهای آنهاست. (من برای بنیاد نوبل متاسفم؛ نهادی که هر بار برندگان جوایزش، که به‌خاطر دستاوردهای علمی تخصصی و محدود خود مورد تقدیر قرار گرفته‌اند، چنین بیانیه‌هایی را در کنار نام خود و با عنوان نوبل امضا می‌کنند، اعتبارش اندکی بیشتر خدشه‌دار می‌شود.)

در سال ۲۰۲۵، برندگان جایزه نوبل با امضای یک «درخواست بی‌سابقه» از دولت‌ها خواستند فناوری‌های «مانند ماموریت‌های عظیم و بلندپروازانه» را توسعه دهند تا «در ۲۵ سال آینده از یک فاجعه گرسنگی جلوگیری شود». (هوم... شاید هوش مصنوعی همان فناوری بلندپروازانه باشد! هوش مصنوعی + غذاهای اصلاح‌شده ژنتیکی + انرژی هسته‌ای فراوان که سوخت لازم برای نمک‌زدایی آب و تولید کود را فراهم می‌کند + نرخ باروری ۱ فرزند به ازای هر زن + کاهش سریع فقر جهانی؛ با کنار هم گذاشتن اینها، این فاجعه چندان هم جدی به‌نظر نمی‌رسد).

در سال ۲۰۲۱، ۱۰۱ برنده جایزه نوبل خواستار «معاهده جهانی منع گسترش سوخت‌های فسیلی» شدند. در سال ۲۰۲۴ نیز برخی برندگان نوبل اقتصاد نامه‌ای در محکومیت ترامپ نوشتند. ۲۳ نفر از آنها از کامالا هریس حمایت کردند (که برای اقتصاددانان عجیب است) و هشدار دادند که کاهش مالیات‌ها نابرابری را افزایش خواهد داد و اقتصاد شکست خواهد خورد. (آنها همچنین با تعرفه‌ها مخالفت کردند که من نیز از آنها خوشم نمی‌آید؛ اما باید بپذیریم که پیش‌بینی‌های مطمئن درباره وقوع یک فاجعه اقتصادی در دوران ترامپ محقق نشده‌اند. از سوی دیگر، رونق عظیم اقتصادی نیز رخ نداده است؛ اما هیچ کس اعتبار خود به‌عنوان برنده نوبل را برای شعار «دوباره آمریکا را رشد بدهیم» به گرو نگذاشته بود.) اقتصاددانان برنده جایزه نوبل در دو نامه جداگانه که امضا کرده بودند، پیش‌بینی کردند که اگر خاویر میلی در آرژانتین به ریاست‌جمهوری برسد، فاجعه رخ خواهد داد. بنابراین، این هیاهو هم خواهد خوابید. اگر آن‌قدر و آن‌قدر درباره همه‌چیز اشتباه کنید، جهان بالاخره دیگر به حرفتان گوش نخواهد داد.

فرمان گوین نیوسام درباره هوش مصنوعی

معلوم می‌شود که «سیاستگذاران»، یا همان «سیاستمداران»، برای اینکه پیش از آنکه کسی اصلا بداند هوش مصنوعی چه خواهد کرد، درباره آن «همین حالا اقدام کنند»، نیازی به نامه‌های سرگشاده ما روشنفکران و کله‌گنده‌ها ندارند. آنها خودشان از قبل سخت مشغول کارند.

برای اینکه ببینیم وقتی «سیاستگذاران» دست به اقدام می‌زنند چه چیزی ممکن است در انتظارمان باشد، بیایید نگاهی به فرمان اجرایی شماره N-6-26 گوین نیوسام، فرماندار کالیفرنیا، درباره هوش مصنوعی بیندازیم. نیوسام در مرکز معقول حزب دموکرات قرار می‌گیرد و با توجه به عادت رأی‌دهندگان آمریکایی به بیرون انداختن مسوولان از قدرت هر چهار سال یک بار، فرمان او می‌تواند تصویری از آنچه در آینده در انتظارمان است به دست دهد.

این فرمان نیز بر ترس از بیکاری گسترده ناشی از هوش مصنوعی متمرکز است؛ چیزی که تا اینجا، یادآوری می‌کنم، کاملا فرضی است و در طول تاریخ هرگز مشاهده نشده است. پاسخ‌ها مستقیما از دهه ۱۹۳۰ بیرون آمده‌اند. حتی اگر این سیاست‌ها در آن زمان فایده‌ای داشتند، بیکاری ناشی از هوش مصنوعی، بیکاری دوران رونق اقتصادی است، نه بیکاری دوران رکود بزرگ. افزون بر این، بخش «با توجه به اینکه» فرمان، با طول و تفصیل اعلام می‌کند که ایالت همین حالا چه تعداد از این برنامه‌ها را اجرا می‌کند؛ و این خود نشان می‌دهد که این برنامه‌ها تا چه اندازه بی‌اثرند. کالیفرنیا واقعا با مشکل اشتغال مواجه است؛ اما این مشکل هیچ ارتباطی با هوش مصنوعی ندارد و همه‌چیزش به مداخلات بیش از حد در بازار کار مربوط می‌شود که همین حالا وجود دارند.

این فرمان همچنین ایالت را موظف می‌کند به افراد زیادی پول بدهد تا گزارش‌هایی بنویسند که هیچ کس آنها را نخواهد خواند؛ از جمله، به‌طور مشخص، مرکز هوش مصنوعی انسان‌محور استنفورد (تبریک می‌گویم!). همچنین از دستگاه‌های دولتی می‌خواهد از هوش مصنوعی برای افزایش بهره‌وری خود استفاده کنند. شاید هوش مصنوعی بتواند همه این گزارش‌ها را رایگان بنویسد؟ ماموران هوش مصنوعی برای پر کردن فرم‌های هزارصفحه‌ای ارزیابی اثرات زیست‌محیطی... من همچنان در رؤیاهایم زندگی می‌کنم.

نیوسام خواستار این است که:

سیاست‌ها و رویه‌هایی که برای کارگرانی که شغل خود را از دست داده‌اند تور ایمنی فراهم می‌کنند، از جمله مزایای پایان خدمت، مورد بازبینی قرار گیرند و برنامه‌های موجود، از جمله برنامه‌های اشتغال یارانه‌ای، تقویت شوند.

ظاهرا دولت باید هزینه کند تا کسی برنامه‌های خودِ دولت را مورد بازبینی قرار دهد. «اشتغال یارانه‌ای»؟

• آگاهی‌رسانی درباره برنامه‌های بیمه اشتغال و ثبت‌نام در آنها گسترش یابد و تقویت شود.

ظاهرا توده‌های رنج کشیده برای پیدا کردن پول رایگان به کمک نیاز دارند.

• فرصت‌های خدمت‌رسانی را برای کسانی که با بیکاری بلندمدت و سایر اختلالات احتمالی در اشتغال مواجه‌اند، شناسایی، ترویج و تقویت کنید و کارگران بیکار را به فرصت‌های آموزش و ارتقای مهارت متصل کنید. کار داوطلبانه؟ واقعا؟ کارگران فناوری که شغل خود را از دست داده‌اند می‌خواهند با پاک‌سازی بزرگراه‌ها برای زندگی خود معنایی پیدا کنند؟ باید به ده‌ها طرح موجود، طرح‌های بیشتری برای آموزش شغلی اضافه کنیم؟ (و بار دیگر یادآوری می‌کنم که چه تعداد از طرح‌های آموزش شغلی، کارگران بخش تولید را به یادگیری برنامه‌نویسی فرستادند!)

• فرایند چانه‌زنی جمعی را مورد بازبینی قرار دهید، از جمله اینکه صدای کارگران چگونه در پذیرش فناوری‌های نوظهور لحاظ می‌شود.

اتحادیه‌های بیشتر و «صدای کارگران»؛ یک ایده بدیع دیگر از دهه ۱۹۳۰. مثل آتش‌نشان‌های بی‌فایده‌ای که روی موتورهای دیزلی کار می‌کنند و قوانینی که با خودکارسازی بنادر مخالفت می‌کنند؛ می‌دانید این داستان به کجا ختم می‌شود. اما بیش از حد با طعنه و کنایه وقت تلف کردم. اینجا به نقطه اوج می‌رسیم؛ با به‌کارگیری چند تعبیر افشاگرانه و البته خوش‌آهنگ:

• ساختارهای انگیزشی را تغییر دهید [تا] توسعه و استقرار هوش مصنوعی را به گونه‌ای هدایت کنید که منافع عمومی را پیش ببرد و به مسائل حیاتی و فرصت‌های نوظهوری که جامعه با آنها مواجه است، بپردازد. فقط به این فکر کنید که «تغییر ساختارهای انگیزشی» یعنی چه. تصور کنید تعریف دولت از «منافع عمومی»، «مسائل حیاتی» و «فرصت‌های نوظهور» چه خواهد بود. سرانجام، در اواخر فرمان به بخش‌های واقعا جالب می‌رسیم:

• مشارکت‌های عمومی-خصوصی، برنامه‌های داوطلبانه یا اجباری که بخشی از درآمد حاصل از شرکت‌های هوش مصنوعی را هدایت می‌کنند.

دوست دارید فرماندار بخشی از حقوق و دستمزدتان را «هدایت» کند؟ می‌خواهید این کار را «داوطلبانه» انجام دهید؟ این کار معمولا مالیات نامیده می‌شود.

• دسترسی اختصاصی به توان پردازشی را برای تحقیق و توسعه هوش مصنوعی که معیارهای مشخصی برای پیشبرد منافع عمومی را برآورده می‌کند، تضمین کنید.

«تضمین»؟ از راهی غیر از «خریدن»؟ «مصادره» زمان پردازشی رایانه‌ها؟ این جالب است.

و در نهایت، ضربه آخر:

• مدل‌های مالکیت کارگری را گسترش دهید و تقویت کنید؛ ساختارهای شرکت‌های تحت مالکیت کارکنان، حمایت اقتصادی مستقیم و غیرمستقیم از تشکیل شرکت‌های تحت مالکیت کارکنان یا تبدیل شرکت‌ها به چنین شرکت‌هایی. پس پاسخ به هوش مصنوعی این است! همان ایده نرم و بازمانده از کمونیسم که از زمانی که محافل دانشگاهی مجبور شدند بپذیرند استالین آدم چندان خوبی نبوده، در سالن‌های استادان دانشگاه دست‌به‌دست می‌شود: تعاونی‌های تحت مالکیت کارگران. شرکت را مثل یک انجمن مالکان خانه اداره کنیم. ایده‌ای که بارها آزموده شده و نتیجه‌اش نیز به‌خوبی ثابت شده است: فاجعه (مثلا بریتانیا در دهه ۱۹۷۰).

پس اگر دولت در پاسخ به فراخوان «همین حالا اقدام کنید» بخواهد درباره هوش مصنوعی کاری انجام دهد، چه خواهد کرد؟ همان مظنونان همیشگی را احضار خواهد کرد. پاسخ همیشه یکی است؛ فقط پرسش‌ها تغییر می‌کنند. هوش مصنوعی چالشی بی‌سابقه ایجاد کرده است؟ برنامه نیودیل را گسترش دهید! این فرمان حاوی دیدگاه افشاگرانه دیگری نیز هست:

• کارگران و مصرف‌کنندگان باید در آینده پذیرش گسترده فناوری، صاحب صدا باشند.

بله، باید باشند. و هستند: از طریق محصولاتی که انتخاب می‌کنند بخرند و استفاده کنند، و شرکت‌هایی که انتخاب می‌کنند در آنها کار کنند یا سرمایه‌گذاری کنند. همین یک جمله چیزهای بسیاری را آشکار می‌کند: این دیدگاه که مردم فقط از طریق فرآیند سیاسی «صاحب صدا» هستند؛ فرایندی که در نهایت به معنای اجبار است. این دقیقا نقطه مقابل آمریکاست.